

متن پرسش

سلام علیکم: چگونه با وجود اینکه تمدن مدرن از آزادی بسیار در تلاش بود گفتمان بسازد و می‌شود گفت بصورت ویژه ای روح آزادی بشر و حس آزادی هویتی پس از رنسانس به یک شکل متحول شده ای ویژه پس از دورانی که فرد آن عقاید و ایده کلیسا را دنبال می‌کرد و همان را مبنا قرار می‌داد و عملش جدا بود و عبادت و دعایش جدا و حس هویت حضور جمعی و هویت جمعی و مقیاس تمدنی کار کردن و طرح ریزی تمدنی و بینش تمدنی را نداشت، آزادی به لیبرال دموکراسی و اعلامیه حقوق بشر و این رسید که آزادی هر فرد تا جایی محترم است که به آزادی دیگران ضربه نزند؟ آیا مدرنیته در باطن خود چیزی داشت که بتدریج و نهایتاً کار به همین جا می‌رسید و به نظر من حتی روح آزادی ذبح شد و آزادگی با لیبرال دموکراسی در تعارض قرار گرفت؟

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: همچنان که قبلاً عرض شده غرب به دلایل تنگی‌های دوران قرون وسطی محل طلوع به خودآمدن بشری شد که آزادی به عنوان عطایی الهی برایش عطا شد هرچند سیاسیون و تنگ‌نظران نتوانستند به معنی واقعی از آن عطای الهی بهره‌مند شوند. مثل آن که در ایران، انقلاب اسلامی که روحی است جهت عبور از سکولاریته، طلوع کرد و مقدسان نادان نمی‌توانند از آن بهره ببرند و ما در آن حدّ که انقلاب اسلامی را پاس داریم، در روح زمانه‌ی خود حاضریم و این در تاریخی است که قبلاً در غرب آزادی طلوع کرده است و آن‌هایی که در خطه‌ی غرب و در بقیه‌ی جهان آن را پاس دارند، در روح تاریخی خود زندگی می‌کنند. موفق باشید